

کل بختش گفتن کرد آغاز
 ز تو ای بنده در کارش افتاد
 بی هر جانت طی یا ملاجی است
 خوش آنکه که خیال تو ای بخت
 ز لیا را بد چون تادمان یا
 میباید ساخت بر آن خودی
 چه برک کل بوقت صبح تازه
 نوال بسته بر لاله سیر
 هزار احد و غلامی فتنه انگیز
 کلاه لعل بر سر کج نماده
 ز اطراف کلاه تار کما کل
 یبر کرده قبا های قصب نیک
 بهای دولتش برود از
 خیالی آمد و آن بند بخت
 بیکتی در ز تو ای یا خیال است
 سبکبار از چنین کرد ای بخت
 بر تیب جهاز او خان فتن
 هزاران لبت روی و روی
 عذاره رو گلستان بخت
 ز تنگ شمش پاک و عار خانه
 ز گوش او بیره کرده لولو
 بوشه جان ستان و غمزه خوان
 کبره از کما کل مشکین گشاده
 چنان که ز لاله اشخ بنی
 چون غنچه نازک و چون بشکر نیک

کلاه لعل بر سر کج نماده
 کلاه لعل بر سر کج نماده
 کلاه لعل بر سر کج نماده

ز از باب کیاست هر که بیا
 فرستم تا بعد از از اش
 بود انا فصد این اندیشه بند
 کرای مصرا نوه دیده حد سیر
 شماره اسخی و چشم نیت
 غلامان کین سزانی کرد از
 بیزش خلعت و خنده بخت
 مرادوی قبول خاطر است
 جوان موه خواری خوانت
 نسیم قبول از جانب مرد زین و محلی ز لیا را چون
 یاری کل بصر کشیدن و در ای آرمید
 چو از مهر آمد آن مرد خود بند
 خبرهای خوش آوردن
 ز از کان ریاست هر که قبا
 برین خلوت سسری نازش از
 بسجده نهاد خاک کسید
 ز تو گشت کرم در تازه خبری
 بر پیشش ز کج کفنی کج کیت
 نیکو در شماره کر شمارد
 بود از فرود سز از بزرگ درستان
 خوش آنکه که قبول خاطر است
 بزد پیشش خواهد فرستاد

کلاه لعل بر سر کج نماده
 کلاه لعل بر سر کج نماده
 کلاه لعل بر سر کج نماده